



■ در مقدمه کتاب «عقل و توسعه یافتگی» (۱۳۷۲) به خوانندگان قول دادم پس از مدتی تفکر و مطالعه و مشاهده بیشتر، دیدگاهها و آرای خود را که احیاناً مورد بازنگری قرار می‌گیرد، پیرامون مطالب آن کتاب ارائه کنم. اکنون پس از گذشت نزدیک به ده سال و آماده شدن مجموعه‌ای با عنوان «عقلانیت و توسعه یافتگی ایران»، دیدگاه خود در ارتباط با نظریه‌های قبلی پیرامون توسعه یافتگی، شرایط لازم برای پیشرفت عمومی کشور و بسط عقلانیت بعنوان پارادایم حاکم بر توسعه یافتگی ایران در معرض نقد و بررسی خوانندگان محترم قرار می‌دهم.

در آغاز این بحث، بار دیگر پایه‌ها را مطرح می‌کنم. موضوع توسعه یافتگی از دو بخش کلان تشکیل می‌شود: نخست، اصول ثابت و دوم، الگوهای گوناگون به تناسب شرایط کشورها. هر چند توسعه یافتگی کشورهایی مانند آلمان، انگلستان و ژاپن بر اصول ثابتی (دولت حداقل، صنعتی شدن، توجه فراگیر به علم و عقلانیت، سیاست خارجی مدافع اقتصاد ملی، بخش خصوصی فعال، نظام آموزشی کاربردی، حاکمیت کارآمدی در همه سطوح نظام اجتماعی، نخبگان ایزاری منسجم، مردمان پرکار و مسئولیت‌پذیر، دولت پاسخگو و غیره) استوار است، اما الگوهایی که در این کشورها طی سالهای ورش و تکامل یافته، متفاوت است. به عبارت دیگر، هر چند همه این کشورها از چهار چوب فکری خاصی بهره‌مندند، ولی به تناسب فرهنگ و تاریخ و مقدرات خود تحت تأثیر الگوهای گوناگون هستند؛ بنابراین، اصول توسعه یافتگی از یک کشور به کشور دیگر متحول نمی‌شود، بلکه بسترهای کاربردی و عملی تغییر می‌یابد. از این منظر، اصول توسعه یافتگی جهانشمول است؛ در همان حال الگوهای توسعه یافتگی قابلیت بومی شدن دارد. برای مثال، یک کشور خواهان توسعه نمی‌تواند میان صنعتی شدن و صنعتی نشدن انتخابی داشته باشد در حالی که می‌تواند در نوع، مراحل، چگونگی، شیوه سرمایه‌گذاری و اولویت‌بندیهای آن برنامهریزی کند و به الگو و استراتژی بومی و ملی خود دست یابد.

اگر یک کشور در حال توسعه یا جهان‌سومی بخواهد و تصمیم بگیرد که متحول شود و پیشرفت کند، در چهار چوب واقعیتها و نظریه‌های موجود

جهانی، دور هیافت قابل تصور و اجراست: (الف) ره یافت جامعه محور و (ب) ره یافت نخبگان محور، در ره یافت نخست، با تشکل سیاسی جامعه‌آگاهی آحاد مردم در زمینه‌گزینشها، فضای بحث عمومی و آزادی‌پدیدی می‌آید و از راه سیستم حزبی و رقابتی و نیز با انتخابات آزاد، دولتی به کار گماشته می‌شود و با نظام قانونی، پاسخگویی به مردم و نقد معقول رسانه‌ها، به تدریج خواسته‌های جامعه را تحقق می‌بخشد. این ره یافت آنگاه موفق خواهد بود که در یک کشور نظام حزبی وجود داشته باشد، اکثریت مردم از لحاظ منابع مالی به دولت وابسته نباشند و رسانه‌ها مستقل از دولت باشند؛ به عبارت دیگر، مجموعه تشکلهای حزبی، رسانه‌ها و نظام قانونی، پیرمندتر از مجموعه حاکمیت سیاسی و نظام اقتدار یک کشور باشد.

هندتها کشور جامعه محور در جهان سوم است که پس از جنگ جهانی دوم و همزمان با دستیابی به استقلال، توانسته است یک نظام سیاسی مردسالار و دموکراتیک ایجاد کند. در واقع، در میان کشورهای جهان سوم، نمونه‌دومی از نظام جامعه محور سراغ نداریم.

ره یافت دوم، نه به عنوان ره یافت مطلوب یا معقول، بلکه به عنوان تنها ره یافت جامع، کارآمد و عملی در کشورهای جهان سوم و کشورهای در حال توسعه مطرح است، زیرا، جامعه در جهان سوم ضعیف است، تشکل حزبی در آن پدید نیامده و فرهنگ فردی مثبت (به معنای استقلال رأی و خلاقیت) در آغاز راه تکوین است و چون سیر تحولات جهانی به کشورها اجازه توقف و سکون نمی‌دهد، نخبگان سیاسی (یا ایزاری) یک کشور ناگزیر باید با هم‌راهی نخبگان فکری، «مسئولیت موقت» دستیابی به توسعه را بر عهده گیرند.

ره یافت دوم در شرایطی مطرح می‌شود که جامعه در حال قوام گرفتن و رشد فرهنگی و تشکل باشد. مالزی، سنگاپور، کره جنوبی، چین، برزیل و آرژانتین نمونه‌های بارز و موفق ره یافت «نخبگان محور» هستند. این نخبه‌ها باید فراموش کرد که توسعه یافتگی غرب، بی‌برنامهریزی قبلی بوده است، در حالی که کشورهای جهان سوم فقط با برنامه‌ریزی می‌توانند توسعه یابند.

ره یافت نخبه‌گرایانه (برخلاف تصور افرا استاد ندیده که با متون تخصصی علوم سیاسی آشنایی ندارد

۴. بیوندهای تکنولوژیک و علمی و مدیریتی با غرب؛
 ۵. سیاست خسار جی هموار کنندگرا
 سرمایه گذاری خارجی؛
 ۶. فرهنگ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی
 علاقمند به توسعه یافتگی رایج بین المللی؛
 ۷. محیط امنیتی (داخلی و خارجی) قابل اتکاء و با ثبات.

■ رهیافت نخبه گرایانه به

معنای نخبه سالاری نیست، بلکه به معنای ورود بهترین ها، باسوادترین ها و سیرترین ها به حوزه سیاست و تصمیم گیری برای اداره یک کشور است. نخبه گرای عین شایسته سالاری است.

همه این شرایط در کشورهای موفق جهان سوم برتر وجود داشته است. اصل سوم، یعنی فهم مشترک نخبگان ایزاری و فکری از شرایط داخلی و جهانی، تعیین کننده ترین عامل در هدایت و شکل گیری و تصمیم گیری نسبت به اصول دیگر است. چینی ها از سال ۱۹۴۹ (زمان پیروزی انقلاب) تا اواسط دهه ۱۹۷۰ فرار و نشیب های فکری، سیاسی و ایدئولوژیک را می بینیم و تا اینکه در اواسط دهه ۱۹۷۰ با پدید آمدن اجماع فکری میان نخبگان، چین رو به پیشرفت نهاد و امید به زندگی در آن کشور متولد شد. در نتیجه، اکنون چین به عنوان یک قطب مهم اقتصادی و سیاسی، نه تنها در آسیا، بلکه در سطح جهان مطرح است. دیگر کشورهای نیز به تناسب ظرفیتهایشان موفق بوده اند. آنچه امروز می توان به نظریه انسجام درونی افزود و دو سیر تکاملی تحول در جهان سوم را جامع تر کرد، بانمودار (الف) قابل ارائه است.

نظریه انسجام درونی، نگاهی به نظام داخلی توسعه یافتگی و شرایط هفت گانه مورد بحث دارد؛ یعنی مجموعه ای از «پیش زمینه ها» که توسعه یافتگی را بالقوه به ار مغان می آورد. در نمودار الف، پیش شرط های اول و دوم به طرح قبلی نظریه انسجام درونی افزوده شده است.

رهیافت نخبه گرایانه برای پیشرفت جهان سوم یک پیام مهم در بردارد؛ نخستین گام در راه پیشرفت، خانه تکانی نهاد دولت است. باید دانست چه کسانی تصمیم می گیرند؛ چه کسانی مدیریت می کنند؛ این افراد چگونه می اندیشند؛ تا چه اندازه به کشور و جامعه تعلق دارند؛ تا چه اندازه جهان را می شناسند؛ تا چه اندازه با سیستم، ساختار و قواعد و قوانین آشنایی دارند؛ آیا با تربیت عقلی و خانوادگی و تخصصی وارد عرصه نخبگی شده اند یا به گونه تصادفی، فی البداهه و هیجانی؛ به عبارت دیگر، ماهیت کسانی که حکومت

و از رشته های فنی و دوز از علوم انسانی و بی پشتوانه فکری و تجربه و مشاهدات مقایسه ای جهانی وارد این رشته شده اند) به معنای نخبه سالاری نیست، بلکه به معنای ورود بهترین ها، باسوادترین ها و سیرترین ها به حوزه سیاست و تصمیم گیری برای اداره یک کشور است.

نخبه گرای عین شایسته سالاری است و توانمندترین افراد را با عنایت به حاکمیت و روش و منطق علمی به کار می گیرد و با چار چوب حل المسائلی (و نه فلسفی) به حل و فصل مسایل یک جامعه می پردازد.

بحثر اچند گام فراتر از مجموعه کشورهای در حال توسعه و جهان سوم برتر می ریم. نخبه گرای، به معنای شایسته سالاری، همان ستاندن و نتیجه ای است که یک نظام مردم سالار در نهایت به آن دست می یابد. نظام های مدیریت کار آمد در ژاپن، آلمان، انگلستان، کانادا و آمریکا با نخبه گرای یا تکیه بر عقلانیت مبتنی بر مسئولیت و ناسیونالیسم (مانند مالزی) پدید آمده است یا بر اساس عقلانیت استوار بر گردش قدرت و نظام حزبی و انتخابات آزاد (مانند انگلستان).

در رهیافت دوم، به تناسب افزایش سطح آگاهی های مردم و شکل گیری طبقات اجتماعی و اقتصادی و نیز با افزایش ثروت های فردی، طبقاتی و ملی، جامعه نیز مندر می شود و در پی این دگر گونیها، توسعه سیاسی و گردش قدرت و قدرتمند شدن جامعه در برابر دولت و حاکمیت هم ناگزیر و به تدریج صورت می گیرد. بنا بر این، کشورهای در حال توسعه باید استراتژی دوم را انتخاب کنند؛ زیرا، نخبه گرای به عنوان استراتژی توسعه، خود بخود موفقیت به ار مغان نمی آورد، بلکه تابع شرایطی است که در همه کشورهای جهان سوم فراهم نیست. از مقایسه کشورهای موفق با کشورهای نیمه موفق و ناموفق، می توان شرایط لازم برای پیشرفت کشورهای در حال توسعه را دریافت؛ این شرایط عبارت است از:

۱. نظام اقتصادی غیر رانتی؛
 ۲. ناسیونالیسم نیرومند نخبگان ایزاری یا دلبستگی چشمگیر به توسعه یافتگی (رهبران نوساز)؛
 ۳. فهم مشترک نخبگان ایزاری و فکری از شرایط داخلی و جهانی؛

نمی توان بهره‌برداری کرد. کشورهای از رونق جهانی شدن بهتر بهره گرفته‌اند که در درون، سامان سیاسی و اقتصادی داشته‌اند. در این مسیر، موضوع حاکمیت سیاسی، موضوعی با حاصل جمع صفر نخواهد بود، بلکه ترکیبی است و به تناسب اعتماد به نفس سیاسی در درون حاکمیت و نخبگان سیاسی یک کشور، تنظیم می‌شود.

توسعه، انسان ویژه‌ای می‌طلبد. نمی توان هم توسعه را خواست و هم نامنظم بود. توسعه یافتگی به ذهن علمی و شخصیت کاری و انسان مسئولیت‌پذیر و قاعده‌پذیر نیازمند است. بی سبب نیست که برخی کشورهای با داشتن پول و سرمایه، امکانات و توانمندی‌های بسیار، سرزمین گسترده دسترسی به منابع جهانی (مانند ایران پیش از انقلاب)، الزاماً توسعه نمی‌یابند.

ذهن‌های نامتمرکز و پراکنده و قاعده‌ناپذیر، چه در سطح فردی و چه در سطح جمعی، به جایی نخواهند رسید. البته می‌توان به بقا ادامه داد، ولی پیشرفت بسیار دشوار است و کوشش بسیار و تفکر گسترده می‌خواهد. نکته بسیار تعیین کننده در رابطه با ذهن، آزادی در آفریدن و نوآوری است. در کشورهای توسعه یافته، انبوه انسان‌های پویا در عرصه‌های اقتصاد، هنر، علم، معماری، صنعت و تولید در پی نوآوری و گسترش هستند؛ نه فرهنگ مانع آنهاست و نه دولت.

عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران

تاریخ دوسده اخیر ایران گویای این واقعیت است که ایران، چه مدیران و چه روشنفکران، مشکل «تشخیص وضع و موقعیت» داشته‌اند. ما باید هر چه زودتر ارتباط منطقی میان سه منبع هویت دینی، ایرانی و جهانی خود را روشن کنیم. اعراب حوزه خلیج فارس تا اندازه قابل توجهی این کار را انجام داده‌اند؛ زیرا، پیشرفت عادی هم به این سازگاری نیاز دارد. چندلایه بودن و نیز پیچیدگی منابع هویت فرهنگی ما، پیوسته این تمایل را پدید آورده است که همه این منابع را همزمان حفظ کنیم و در ضمن، از فرصت‌های جهانی هم بهره‌مند شویم. نیرومندی هویت ملی و دینی ایرانیان در برابر منابع هویت جهانی قرار گرفته است. در حالی که کشورهایمانند مالزی، چین، کره جنوبی و برزیل توان تطبیق و همگون‌سازی منابع داخلی و

می‌کنند و اداره دولت و مدیریت کشور را بر عهده دارند، بسیار کلیدی است. ملت‌ها و شمن‌های ایران یک بار و برای همیشه باید مسئله‌ای را در روح و روان خود حل کنند: خوب بودن و توانمند بودن دو چیز متفاوت است و نیک آن است که شخص هر دو ویژگی را با هم داشته باشد. مردم در پر خورده‌بودن و انتخاب آنان باید به منافع خود و جامعه بیندیشند و توانمندترین‌ها را برگزینند. در کشورهای که انتخابات آزاد وجود ندارد، چگونگی انتصابها تعیین کننده است و در کشورهای که شبه انتخاباتی در کار است، چگونگی آگاهی‌های عمومی در انتخاب افراد با صلاحیت و شایسته، روند دامنه چگونگی توسعه یافتگی را مشخص می‌کند. در آن دسته از کشورهای جهان سوم که هویت ملی، فرهنگ عمومی و ناسیونالیسم منسجم تر، جدی تر و قاعده‌مندتر است، وضع توسعه سیاسی و اقتصادی روشنتر است و در کشورهای که پراکندگی و سردرگمی فرهنگی و نبود اجماع نظر حاکم است، توسعه یافتگی جنبه سینیوسی دارد.

انسجام و قاعده‌مندی گروه‌های سیاسی و نخبگان ابزاری همچنین باعث تدوین استراتژی ملی می‌شود و مسیر یک کشور را مشخص می‌کند؛ در عین این صورت، سیر سیاسی و فکری یک کشور تابع به قدرت رسیدن گروه‌های گوناگون و گرایشها و افکار سیاسی آنها خواهد بود. اجماع نخبگان ابزاری و تدوین و تبیین استراتژی ملی می‌تواند سیر و سرنوشت سیاسی و اقتصادی یک کشور را مشخص تر کند. هر چند «تصمیم‌گیری» و «مدیریت» در زمینه توسعه یافتگی یک کشور جهان سوم امری داخلی است، اما یافتن راه‌حلهای پاسخ‌گویی به مسائل مالی، صنعتی، مدیریتی، فنی و علمی و کنار بردشویه‌ها و اندیشه‌ها ضرورتاً محلی نیست و از فراگیرها و نوآوری‌ها و روندهای جهانی اثر می‌پذیرد. به عبارت دیگر، راه‌حلهای همیشه محلی نیست. بدون پیوندهای منطقی فکری و علمی و اقتصادی، کشورهای در حال توسعه نمی‌توانند از وضع موجود به وضع مطلوب حرکت کنند. برای آنکه منظور خود را بهتر مشخص کنیم، بحث را کمی می‌کنم. هفتاد درصد توسعه یافتگی به تواناییها، برنامهریزیها، انسجام و عقلانیت داخل مربوط می‌شود و سی درصد به پیوندهای جهانی. اگر درون منسجم نباشد، از بیرون

■ کشورهای در حال توسعه بدون پیوندهای منطقی فکری و علمی و اقتصادی با دنیای بیرون نمی‌توانند از وضع موجود به سوی وضع مطلوب بروند.

■ کشورهای از روند جهانی شدن بهتر بهره گرفته اند که در درون، سامان سیاسی و اقتصادی داشته اند.

سیاسی در بستر تاریخی و غربی آن از سوی دیگر بوده است. بدون آماده سازیهای فرهنگی و تحوّل شخصیت ایرانی، نه خصوصی سازی اقتصادی میسر خواهد بود نه توسعه سیاسی که در واقع هدفی پس پیچیده تر و عمیق تر است. دست کم گرفتن تلاشها، زحمت ها و کوششهای بیوسسته غربیان در دستیابی به این اصول و شاید درک نادرست این مبانی و متنگی بودن به کتابهای ترجمه شده در داخل کشور، این ناکامیها را برای مردمان این جریانهای فکری که تجربه های غربی را در نیافته اند، در بر داشته است. شاید ریشه ای تر از اید آلیسم، مشکل تبدیلی در تفکر اصولی باشد. اگر جنگهای ایران و روسیه رخ نمی داد، رجال ایران در عصر قاجار به فکر بازسازی ارتش و بررسی علل سیاسی شکست نمی افتادند و در سالهای اخیر اگر ضرورت توجه به اهمیت نفت و منابع درآمد ملی مطرح نبود و اگر امنیت ملی حکم نمی کرد، به فکر بازسازی روابط با عربستان و اروپا نمی افتادیم. چرا در این حدسینوسی عمل می کنیم؟ چرا بیوسسته روش و سیاست و گرایشهای خود را تغییر می دهیم و از این رو، هنوز دگرگوئیهای بسیار پیش رو داریم؟ چرا با داشتن هوش و توانایی و امکانات قابل توجه، هنوز نتوانسته ایم یک سیستم اجتماعی منظم و اثبات ایجاد کنیم؟

برای فهم موضوع توسعه نیافتگی ایران، باید به گونه طبیعی، به سراغ علت های گوناگون برویم؛ اما باز بطور طبیعی نمی توانیم مثلاً صدویست علت را فهرست و از بر شماریم، بلکه برای اصلاح و بهبود کارها و نیز برای برنامه ریزی و پیشرفت و آینده نگری باید به نوعی تمرکز علی دست یابیم. باید در پی یافتن چند علت اساسی باشیم تا بتوانیم اصلاح و برنامه ریزی کنیم. از دیدگاه نظری و متدولوژیک، مشکل از دو حال خارج نیست: بحران یاد رافکار و پارادایم ها و نارساییهای فکری است یا در افراد و شخصیت ها و خلقیات و روحیات و طبایع آنها.

در هر دو صورت، اینها را نتایج ساختارهاست یا برآیند و رابطه متقابل شهر و ندان یک جامعه نظام و ساختارهای حاکم بر آنها.

از منظر دیگر، اندیشه ها و گرایشهای فکری در یک جامعه از ساختارهای حاکم اثر می پذیرد؛ از این رو پرسش اساسی در رابطه با ایران این است که موقتی می گوئیم باید ساختارها را متحوّل کنیم، ترتیب تحوّل در کدام ساختارها اهمیت دارد؟ بحث اساسی این

بین المللی را یافته اند، ما این توانمندی را کسب نکرده ایم. در اسلام، کشش برای استقلال فکری و سیاسی بسیار نیرومند است، از این رو، هیچ جامعه ای در خاور میانه. دستکم در یک قرن آینده، به آن مفهوم عینی و کاربردی که در غرب مطرح است، سکولار نخواهد شد. به نظر می رسد که تفکر دینی در منطقه خاور میانه با الگوهای سیاسی و اقتصادی برآمده از سکولاریسم همچنان در تضاد خواهد بود. در واقع، یک مسلمان وقتی که به منابع هویتی خود می اندیشد، یک انسان بومی است و وقتی می خواهد ساختار اجتماعی، مدیریت اقتصادی، معاش و تکنولوژی خود را سامان دهد، سخت جهانی می شود. با تداوم حاکمیت همه جانبه غرب بر عرصه های جهانی، این تناقض فکری و رفتاری و سرگردانی در گزینش الگو همچنان ادامه خواهد یافت. اعراب توانسته اند میان دین و ملیت، نوعی آشتی و شاید یکپارچگی پدید آورند؛ اما ایرانیان به علت های گوناگون سیاسی و فکری نتوانسته اند این دو منبع هویتی را به صورت معنی دار تبدیل به یک سیستم فکری مشخص و اثبات کنند. البته خلقیات قبیله ای ایرانی در حذف غیر خودی، و بیگانه دیدن آن کس که «صد در صد» با او همراه نیست، در عدم موقیّت این بیوند نقش اساسی داشته است.

اید آلیسم نیز نقش مهمی در جلوگیری از درست و منطقی اندیشیدن داشته و از سوی دیگر، فرهنگ شفاهی و هیجانی در تقویت افکار و رفتار اید آلیستی بسیار تعیین کننده بوده است. در یافتن اینکه مادر کجای تاریخ هستیم، جهان پیرامون مادر چه شرایطی است، انطباق این دو چگونه ممکن است و نیز چگونه می توان آهسته و با مطالعه و به صورت ترتیبی و پله ای از وضع موجود به سوی وضع مطلوب رفت، حتی در پیچیده ترین عناصر سیاسی و فکری بسیار ضعیف بوده است. در واقع، شناخت وضع موجود و منافع خود، فضیلت فکری مهمی است؛ زیرا، دیرینه بودن فرهنگ استبدادی و بی توجهی به علم و روش و تفکر علمی، از علت های مهم ناتوانی از درک شرایط و روشهای دستیابی به مطلوب هاست. حتی در سالهای پس از جنگ تحمیلی عراق بر ایران، اینکه خواسته ایم خصوصی سازی اقتصادی کنیم یا به توسعه سیاسی دست یابیم، حاکی از نوعی توهم و نشناختن واقعیت های جامعه و ساختارهای موجود فرهنگی از یک سو و درک غیر واقعی از خصوصی سازی اقتصادی و توسعه

■ توسعه، «انسان ویژه» می خواهد. نمی توان هم توسعه را خواست و هم نامنظم بود. توسعه یافتگی به ذهن علمی و شخصیت کساری و انسان مسئولیت پذیر و قاعده مند نیازمند است. بی سبب نیست که برخی کشورها، با داشتن پول و سرمایه و امکانات بسیار و گسترده، نتوانسته اند به توسعه دست یابند.

است که تا ساختارهای منتهی به شخصیت را تغییر ندهیم، ساختارهای سیاسی و اقتصادی متحول نخواهد شد. در غرب، ساختارهای اقتصادی و سیاسی، مانند بولدوزر، مردم را با منطق ساختارها منطبق کردند. در کشورهای در حال توسعه و در ایران، ساختاری خاص که فراگیر و پاسخگو باشد، بریانکرده ایم و اگر کرده ایم، خلیقات و شخصیت ما را تغییر نداده است. در سده گذشته، ساختارهای اجتماعی و نظام سیاسی راپوسته مگرگون یابه اصطلاح عوض کرده ایم، اما شخصیت مخالف توسعه و قبيله ای ما همچنان باقی مانده است. در کشور ما هر چند گروه های گوناگون، با افکار گوناگون، وجود دارند، اما جالب آن است که از این افکار گوناگون، خلیقات و شخصیت های متفاوت پدید نیامده است. در واقع، شرایط به گونه ای است که گروه های مختلف که شخصیت های مشترک دارند، با یکدیگر رقابت می کنند؛ به عبارت دیگر، افکار مدرن است، ولی شخصیت غیر مدرن. جدلهای فلسفی به همراه انداخته ایم، ولی اینها همه مانند لباس و عطر، بیشتر مد روز است تا اینکه واقعاً به حرفهای یکدیگر گوش فرا دهیم. گفتمانهای واقعی و نه جریانه های فکری مبتنی بر احساس و برآمده از امواج سیاسی، در فضایی میسر است که جامعه به معنای واقعی تشکیل شده باشد و حداقلهای حقوق بشر در آن رعایت شود. در جامعه بی حزب و استراتژی ملی، گفتمان دوام ندارد و در واقع آب در هاون کوبیدن است. در جامعه ما کشتش عجیبی برای تبعیت وجود دارد. در واقع، استدلال و منطق فرد مهم نیست، بلکه خود فرد مهم است. خلیقات استبدادی، استدلال و منطق را می یلعدو کنار می زند؛ بنابراین، اندکی احترام به دیگران و به استدلال آنها، در فضای گفتمانی، ضرورت دارد.

تجربه و پیشوانه مطالعاتی و مشاهده ای بنده این است که شخصیت و خلیقات افراد از افکار آنها مهمتر است. انسان متحول شده، با مطالعه، مشورت، مشاهده و تأمل می تواند افکار خود را تغییر دهد، ولی دگرگونی و تحول شخصیت که جنس بایدار تری دارد، بس دشوار است. بنابراین، برای شناخت یک جامعه، نخست باید به سراغ شخصیت افراد آن جامعه رفت و سپس افکار آنها را شناخت سرمایه ژاپن و آلمان، انسانهای قاعده مند، مسئولیت پذیر، پرکار و نوآور است. طبعاً مشکل در سرزمین، خاک، نفت و حتی

نفوذ و دخالت خارجهای نیست، زیرا پس از انقلاب اسلامی، عناصر خارجی در تنظیم سیاستهای کلان و هدایت امور جامعه و نیز در تصمیم گیریهای مانقشی نداشته اند. در مدت بیست و سه سال، کشور از محل صدور نفت بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار در آمد داشته است و در این دوره افراد گوناگون، از جمله افراد لوسوز و توانمند، مدیریت اجرایی کشور را به عهده داشته اند. اگر ریشه های مشکلات پیش از انقلاب را به بیگانگان و به امیرالایسم نسبت دهیم، مشکلات پس از انقلاب را چگونه باید علت یابی کنیم؟ چرا نمی توانیم سیستمی بنا کنیم و چرا مشکلاتمان همچنان پابرجاست؟ آیا مشکل از افکار و گرایشهای فکری ماست یا اینکه ما ایرانیه نامی توانیم با هم کار کنیم، هماهنگ باشیم، یکدیگر را قبول کنیم، به هم احترام بگذاریم، تفاوت های یکدیگر را بپذیریم، و وظایف و سهم خود را در کار انجام دهیم، یکدیگر را تضعیف نکنیم، از هم حمایت کنیم، به بهتر از خود افتخار کنیم نه آنکه او را تخریب کنیم. باید بیندیشیم که چرا به حرف هم گوش نمی دهیم؛ برداشت درستی از اجتماع، جامعه و جمع نداریم؛ جوپذیر هستیم؛ به راحتی تغییر روش و مرام می دهیم؛ به تند و واکنش نشان می دهیم؛ کسی را که در گروه و دسته خود مان است، بسیار اراج می نهیم، ولی حق شهر و ندی افراد بیاداره در خیابانها به سادگی نادیده می گیریم؛ به ملایم ترین نقدها، واکنش های کهکشانی نشان می دهیم؛ در تعریف های بیجا، هنر مندترین افراد هستیم؛ بسیاری از مسائل را کتمان می کنیم؛ از قبول واقعیت شانه خالی می کنیم؛ موقیبت افراد را نادیده می گیریم؛ خیلی زود خشمگین می شویم؛ در خویشنداری ضعیف هستیم؛ در دوستی، ارباط و کار، همه چیز را یکسویه می خواهیم؛ باتنبلی و بی توجهی به دیگران، سهم خود را ایفاء نمی کنیم؛ در انتقاد از خود، بسیار ضعیف هستیم؛ سخن خود را پیوسته تغییر می دهیم؛ دمد می مزاج هستیم؛ زیاد حرف می زنی و خیلی کم فکر می کنیم؛ بسیار باهوش و در عین حال کم تدبیر هستیم؛ پیامد حرفها و کارهایمان را نمی سنجمیم؛ خود را بیش از اندازه مهم می دانیم و چندین برابر آنچه هستیم، نشان می دهیم؛ در قضاوت درباره انسانهای دیگر و پدیده ها، منصف نیستیم؛ یاز یاد می گویم یا کم؛ حوصله نداریم برای رسیدن به نتیجه یک کار ده پانزده سال صبر کنیم؛ عموماً کسانی را که بیرون از دایره

■ در کشورهای

توسعه یافته، انسانها پیوسته در عرصه های اقتصاد، هنر، علم، معماری، صنعت و تولید در پی نوآوری هستند؛ نه فرهنگ مانع آنهاست، نه دولت.

خوب تشخیص ندهد و به اندازه کافی درباره آن مطالعه نکند نمی تواند آن را درمان کند. ماهمچنان از بحران تشخیص موضوع و مشکل توسعه یافتگی رنج می بریم. مشکل ما ترکیبی از بحران شخصیتی و افکار غیر منطقی است. بزرگترین خدمت يك مدير، يك اندیشمند، يك رئیس جمهور و يك نماینده مجلس به ایران و ایرانی این است که به متحول کردن شخصیتی ایرانیان اهتمام ورزد. ما به يك ایرانی تازه نیاز داریم؛ يك ایرانی وظیفه شناس، مسئولیت پذیر، حدشناس، منصف، پرکار، متدین بدون هیاهو؛ باحس و استیلا به سرزمین، قدرشناس، انتقادپذیر، مطمئن از خود، متکی به خود، کم سخن، کم ادعا و خودشناس. افکار متعادل، برآیند شخصیت متعادل است و شخصیت نیز مقدم بر افکار است. شخصیت، تربیت و اصالت می خواهد؛ افکار قابل تغییر است. خانواده، دین و سلامت اقتصادی در ساختن شخصیت نقش کلیدی دارد. ویژگی شخصیت متعادل همانا ثبات رفتار است. انسانها بیشتر با شخصیتشان شناخته می شوند تا با افکارشان. افکار انسانها سیال است و شخصیت آنها پایدار.

کار بردی شدن نظام آموزشی و پر داختن به خلق و خوی ایرانی، نه تنها مبنای شناخت مشکلات ماست، بلکه مبنای برنامه ریزی برای نسلهای آینده است. ژاپنی ها دریافت کار بردی در کشور داری و تحول را از ۱۸۷۰ آغاز کردند و در نیمه دوم سده بیستم پاسخ آنرا گرفتند. احاطه مباحث فلسفی به دانشگاه ها و تمرکز بر تحول تربیتی و شخصیتی ایرانیان مهمترین وظیفه دولتها در ایران است. بدون انسانهای قاعده مند نمی توان ساختار برپا کرد. امروز شخصیت ایرانی غیر قابل پیش بینی است و چون شخصیت و رفتار و افکار او قاعده مند نیست، غیر قابل مدیریت است. ثبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در قاعده مندی است. اگر بخواهیم انسانها را در قالب ساختارهای منطقی قرار دهیم و تربیت کنیم، آیامبنای برنامه ریزی انسان است یا ساختار یا هر دو با اولویت کدام يك از این دو اصل؟ در واقع به هر دو نیاز است؛ هم به انسانهای منطقی و علمی و منصف و قاعده مند و هم به ساختارهای تعریف شده و نقدپذیر و در حال تحول؛ اما بی اولی، نمی توان دومی را بنا کرد و اولی، با فاصله از دومی، در اولویت قرار می گیرد.

سر مایژ این و آلمان، انسانهایی است که در يك

«خودمان» هستند، سرزنش می کنیم و بهر غم اداها را عرفانی و معنوی، عجیب به مال و مقام و موقعیت و دنیا دلیسته ایم و همه چیز را با هم می خواهیم....

آیا این خلیقات و روحیات، مسایلی فکری است یا شخصیتی و تربیتی؟ آیا این خلیقات مانع توسعه سیاسی یا اقتصادی است یا تقابل گفتمانها؟ هر چند هر يك از این موارد در افراد مختلف به نسبت های گوناگون وجود دارد، ولی این خصایص نسبتاً عمومی است و مهمتر اینکه بسیار قدیمی است؛ به عبارت دیگر، با وجود تحولات گسترده در ایران و جهان و نیز دیگر گونی نظامهای سیاسی در ایران در چند سده گذشته، این ویژگیها همچنان پایدار مانده و فرهنگ سیاسی ایران و ایرانیان چندان تغییر نکرده است و جالب آنکه این ویژگیها در میان عموم گروههای اجتماعی و حتی عناصر با اصطلاح مدرن جامعه وجود دارد. چه بسا کسانی که درس دموکراسی می دهند یا آنرا ترویج می کنند، ولی فرهنگ و رفتار رضاخانی دارند و هیچ کس جرأت کوچکترین نقد ملایم از آنها را ندارد. تمدن غرب دو سر مایه عظیم دارد که نخست فرهنگ ایجاد سیستم و ساختار است و دوم، فرهنگ نقد و تجدیدنظر در افکار و روشها و این هر دو، به نظر نویسنده، ریشه های تربیتی و شخصیتی دارد. اگر قرار بود با بحث و گفتمان و تقابل منطقی، در يك جامعه تحولات اساسی رخ دهد، ایران در دوران مشروطه می بایست متحول شده باشد. این نویسنده به جرأت ادعای کند که در سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۰ در هیچ کشور در حال توسعه ای مانند ایران، متون انتقادی تولید نشده است و نیز در هیچ کشوری مانند ایران، افکار جناحهای گوناگون را تا این اندازه به نقد نکشیده اند؛ اما جالب آن است که بسیاری از کشورها بدون این متون، به سطح قابل توجهی از شأن و احترام رسیده اند و توسعه اقتصادی یافته اند؛ در حالی که بدون در آمد نفت، حیات عمومی ما بسیار شکننده است؛ یعنی، مبنای وجودی ما بر حفظ بقاء استوار است تا رشد و انباشت فکری و تمدنی و سرمایه ای.

باز می گردیم به پرسشی که در ۱۵۰ سال اخیر، هزاران بار از سوی روشنفکران، نویسندگان و سیاستمداران ایرانی مطرح شده است؛ چه باید کرد؟ مسئله اول و مهم، تعریف «مشکل» است؛ زیرا، پس از آنکه در تعریف مشکل به اجماع رسیدیم، می توانیم به درمان آن بپردازیم. اگر پزشک، بیماری را

باید مطالعه کند؛ هم باید تلاش کند و هم به استراحت نیاز دارد...

اشتباه نکنیم؛ خلط مباحث نشود. ما انسانهای بسیار مهربان، با محبت و با عاطفه هستیم و گاه فداکاریهای عجیب می‌کنیم، اما عاطفی بودن و صنعتی شدن دو موضوع متفاوت است. محبت و قاعده‌مندی و خوش قول بودن چند مسئله مختلف است. اینهار ایابا یکدیگر نیامی‌زیم. محبت و قاعده‌مندی در رفتار دو مسئله متفاوت باو کاربرد گوناگون است. ویژگیهای خوب و عاطفی ما متأسفانه ارتباط چندانی با توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ندارد. حتی ناسیونالیسم ما به نظر این نویسنده بیشتر ناسیونالیسم احساسی و هیجانی است تا ناسیونالیسم عقلانی (وابسته بودن به خاک و سرزمین و شوکت و قدرت ملی). کسی که به کشور خود تعلق عقلی دارد، بی‌گمان از اتومبیل خود، زیاله به خیابان نمی‌اندازد و کسی که تعلق نهادینه شده عقلی به کشور و جامعه خود دارد، سهم خود را در دستیابی به شوکت ملی ادا می‌کند.

ایران پیش از هر چیز، به یک استراتژی ملی مورد اجماع همه گروه‌های مهم سیاسی نیاز دارد. وزن‌ترین بخش این استراتژی ملی همانا تحول فرهنگی و گسترش عقلانیت در فرهنگ فردی، عمومی و دولتی است و بدیهی است که توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و نیز امنیت ملی و سیاست خارجی نقش و وزن منطقی خود را دارند. در این زمینه، شناخت محیط جهانی و بیرونی و رسیدن به فهم مشترک در مورد ماهیت نظام جهانی و اجماع نظر در مورد این ماهیت، برای شکل‌گیری استراتژی ملی و اجرای آن اهمیت خاص دارد.

توسعه یافتگی ایران بدون همکاریهای بین‌المللی ناممکن است؛ همچنین حل و فصل نشدن تعارض‌های فلسفی و سیاسی ایران با مجموعه غرب، روند توسعه یافتگی را به تأخیر می‌اندازد. بی‌بهره‌گیری از تجارب و دستاوردهای جهان خارج نیز نمی‌توان عقلانیت را چه در حد فردی و عمومی و چه در حد دولتی گسترش داد و نهادینه کرد. عقلانیت زمانی نهادینه می‌شود که افکار و رفتارهای شهر و ندان و دولتمردان استوار بر علم، مطالعه و منافع جمع باشد. به عبارت دیگر، غریز انسانی کمترین نقش را در شکل‌گیری افکار و رفتارها داشته باشد.

سده گذشته تربیت شده‌اند. با این انسانهای قاعده‌مند، این کشورها منزلت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یافته‌اند. ژاپنی‌ها و آلمانی‌ها در میان خود نهایت لطف و هم‌فهمی و مدارا را دارند؛ به عبارت دیگر، هنر معاشرت، رمز موفقیت آنهاست. این در حالی است که ایرانی از نوجوانی با مفهوم بی‌اعتمادی و مخفیکاری آشنای می‌شود و می‌پذیرد که برای موفقیت در کار، آن کار باید فردی یا باندی باشد!

مبنای عقلانیت در قاعده‌مندی رفتار و شخصیت و سپس افکار و گرایشهای فکری است و هیچ ملتی با هر سابقه تاریخی و ساختار فرهنگی نمی‌تواند برای پیشرفت و توسعه یافتگی از این مینا فاصله گیرد. عقلانیت جغرافیا نمی‌شناسد؛ دستاوردهای بشری است. ریشه‌ای‌ترین تعریف عقلانیت به بهره‌برداری از فکر و علم در انجام دادن هر کار اشاره می‌کند. راه علاج هیجانی بودن، احساساتی بودن، دمدمی مزاج بودن، غیر قابل‌پیش‌بینی بودن و فردمحور بودن، ورود به عصر تفکر و علم و عقلانیت است. در این چارچوب، کنشهای رفتاری ما متعلق به دور قبیش از مدرنیته است؛ از این رو، با اعتقاد پشت‌چراغ قرمز نمی‌ایستیم؛ دیر رفتن به جلسات برای ما مهم نیست؛ پاسخ تلفن کسانی را می‌دهیم که مقام مهمی دارند؛ پرچم کشورهای خارجی را به پشت ماشینمان می‌چسبانیم؛ احترام به آرای انسانهای دیگر موضوعی جدی در یافتن فرهنگی ما نیست؛ وقتی اشتباه می‌کنیم، بوزش نمی‌خواهیم؛ از کارها و دستاوردهایمان پیش از حد مغروریم و هیچ کس را قبول نداریم...

مجموعه این رفتارها ریشه در فرهنگ قبیله‌ای و استبدادی دارد. پیش از اصلاح این فرهنگ رفتاری و میانی نادرست شخصیتی، چگونه می‌توانیم سیستم بسازیم و پیشرفت کنیم؟ بر این پایه، ما به عصر مدرن هم وارد نشده‌ایم. مدرنیته با ادکلن و شیک‌پوشی به دست نمی‌آید، بلکه به شخصیت باوقار و خلق و خوی عقلایی بسته است؛ بنابراین، طرح این پرسش که توسعه اقتصادی مقدم است یا توسعه سیاسی، حاکی از بدفهمیدن مشکل توسعه یافتگی ماست. یک انسان معقول هم به غذای نیاز دارد دو هم به هوا؛ هم به مسکن نیاز دارد دو هم به پوشاک؛ هم به اخلاق نیاز دارد دو هم به مال؛ هم به دوست نیاز دارد دو هم به تنهایی؛ هم باید گریه کند و هم باید شاد باشد؛ هم باید به موسیقی گوش کند و هم

■ در اسلام، کشتش برای استقلال فکری و سیاسی بسیار نیرومند است؛ از این رو، هیچ جامعه‌ای در خاورمیانه، دستکم در یک قرن آینده، به آن مفهوم عینی و کاربردی که در غرب مطرح است، سکولار نخواهد شد و به نظر می‌رسد که تفکر دینی در منطقه خاورمیانه، بالگوه‌های سیاسی و اقتصادی برآمده از سکولاریسم، همچنان در تضاد خواهد بود.

روشنفکران، میزگردها و روشنگرانه است. اما منافع است که عمدتاً تاریخ‌رانی سازد. منبع انرژی توسعه ایران در کجاست؟ بخش خصوصی، دولت، روحانیت، افرادی خاص، گروه‌های سیاسی، نیروهای مسلح، بخش کشاورزی، یا...؟ چندان روشن نیست. این تمرکز انرژی در ایران هنوز صورت نگرفته و این مشکل ایران است: نبود تجمع و اجماع گروه‌های نو ساز.

با توجه به بافت جمعیتی ایران و فراگیر بودن نقش جوانان، تحول شخصیت جوان ایرانی، بیشتر ضرورت می‌یابد. اجرای دکترین عقلانیت فردی، عمومی و دولتی به معنای تعطیل کردن دیگر فعالیت‌های کشور نیست، بلکه صرفاً نوعی اولویت است تا کشور ما را به طرف یک سیستم سوق دهد و فرد در اختیار این سیستم قرار گیرد. استراتژی‌های مدیریت در کشور ما بر منطق بقا دور می‌زند. در جهان امروز، ملاک انباشت است؛ انباشت در همه زمینه‌های علمی، اجتماعی، سیاسی، معنوی و اقتصادی. در ربع قرن آینده، جمعیت ایران به مرز یکصد میلیون نفر خواهد رسید. با توجه به استقلال سیاسی به دست آمده پس از انقلاب اسلامی، شایسته است که دولت‌مردان ایران در طراحی‌های آینده نگرانه خود به فکر ارتقای سطح زندگی مردم یکصد میلیونی در آغاز سده‌خور شیدی آینده باشند.

در این چارچوب نظری، فرهنگ سیاسی کنونی، مبنای توسعه نیافتگی و تحول فرهنگ سیاسی، رمز توسعه یافتگی ماست. مهمترین مشتق این فرهنگ سیاسی، موضوع شخصیت فعلی ماست. مشکل شخصیت ما، طبعاً تنبک نیست. ساختارها این شخصیت را ساخته‌اند. شخصیت کنونی ایرانی با توسعه مشکل دارد. اسیر توهم نباشیم؛ دولت ایران بیش از نیم قرن دولتی را تنبک بوده است. دولت را تنبک با استدلال و منطق، پاسخگویی را نمی‌پذیرد. در شرایط ما، مسئولیت‌پذیری مهم‌تر از هر چیز است. ما آنقدر با هم درگیر می‌شویم که گویی نباید حکومت و نظم و سامانی وجود داشته باشد. بد هزینه کردن منابع و امکانات و مقدرات و «زمان اندک» ایران به سود هیچ گروهی نیست. آنهایی که خیلی نزاع می‌کنند، طبعاً کمتر می‌اندیشند و کمتر گوش می‌دهند و عواقب کار خود را چندان نمی‌سنجند. کسر عقل / غریز را باید به سود عقل تغییر داد. نزاع و

معنای توسعه یافتگی ایران در تلفیق منطقی این ضرورت‌ها نهفته است: حفظ حاکمیت ملی؛ حفظ فرهنگ، اخلاق و معنویت دینی؛ حل و فصل اساسی بحران مشروعیت؛ مشارکت قاعده‌مند شهر و ندان در تعیین سرنویشت کشور، پیشرفت و توسعه اقتصادی پایدار و داشتن روابط معقول و دو طرفه با محیط بین‌المللی. طراحی‌هایی که این عناصر را در یک شبکه معقول عملی جای دهد، به انسان‌های توانمند از جهت فکری و شخصیت‌های بزرگ نیاز دارد و در دو خروجی نخبگان ابزاری تصادفی، تحقق این هدف را به تأخیر خواهد انداخت. دولت‌مردان در واقع یک تخصص و حرفه‌است. کشور داری یک تخصص است و به انسان‌های فکور نیاز دارد؛ از این رو، دقت مردم در ماهیت و توان کسانی که برای تصدی کارهای قانون‌گذاری و اجرایی انتخاب می‌کنند، سرنویشت‌ساز است. با توجه به تقسیم بندی‌هایی که در آغاز این نوشتار مطرح شد، در شرایط امروز، مسئولیت طرح و اجرای دکترین عقلانیت در ایران با دولت است. امید است پارشد طبقه متوسط، آگاهی‌های پیچیده‌تر عمومی، توان و حق تشکلهای حزبی و فرهنگ جمعی کار کردن ایرانیان، مردم در نیم قرن آینده به تدریج جایگاه واقعی شان را در کنار نخبگان سیاسی به دست آورند. منظور از مردم، احزاب و جامعه مدنی است؛ اما یک کشور همیشه به مدیریت و همچنین به اثری‌های انباشته شده نیاز دارد. تحقق هر امری (کارخانه ساختن، موفقیّت فرزندان یک خانواده، دانشگاه با کیفیت به پا کردن، سازی را آموختن، باغی را آراستن و از همه سخت‌تر، کشوری دیدنی و نشان‌دانی ساختن) نیازمند نوعی انرژی مرکزی است؛ یعنی آنچه در فیزیک «جرم بحرانی یا اساسی» (Critical mass) خوانده می‌شود. موفقیّت چین عمدتاً مرمون اهتمام و دوراندیشی و تشکّل‌پذیری کسسانی چون چوئن لای و دنگ شیائوپینگ بوده است؛ موفقیّت مالزی تا اندازه زیادی بر آینده‌تمام و فکر و عملگر حزب «ماهانیر محمد» است؛ موفقیّت کره جنوبی را باینداشی از تمرکز انرژی ارتش و بخش خصوصی دانست. غرب، موفقیّت در عرصه سیاسی و نیز در عرصه اقتصادی را امیدیون بورژوازی است. به گفته دیوید لندس، مورخ توسعه غرب، پیشرفت غرب تابع منافع بورژوازی بوده است، نه مباحث استدلالی

■ بی‌زمینه‌سازی‌های فرهنگی و ایجاد تحول در شخصیت ایرانی، نه خصوصی سازی اقتصادی میسر خواهد بود و نه توسعه سیاسی که در واقع هدفی بس پیچیده‌تر است.

■ در دو سده گذشته ساختارهای اجتماعی و نظام سیاسی را پیوسته دگرگون یا به اصطلاح عوض کرده‌ایم، اما شخصیت مخالف توسعه و قبیله‌ای ما همچنان باقی مانده است... افکار مدرن است، ولی شخصیت غیر مدرن! جدلهای فلسفی به راه انداخته‌ایم، ولی واقعاً به حرفهای یکدیگر گوش فرا نداده‌ایم.

درگیری عمدتاً در مخارج کسر یا غریزه‌هاست، نه در صورت و عقل. هنر شناخت مسئولیت و هنر فکر کردن، اوج انسانیت و معنویت است. تفکر استراتژیک در کشور ما کجاست؟ در ذهن آدمیان یا در پیوندها و حلقه‌های فکری آنان با نهادهایی که ایجاد کرده‌اند؟ تفکر استراتژیک در سخنرانی، کاربرد چند ساعته دارد. تفکر استراتژیک باید پیل عقلی میان تصمیم گیرندگان و عامه مردم باشد. در کشوری که تفکر استراتژیک نهادینه شده باشد، نیازی به این همه جلسه نخواهد بود؛ مسئولان می‌توانند پس از ساعت پنج بعد از ظهر به زندگی شخصی خود بپردازند. فراموش نکنیم که بیشتر انسانها علاقه‌ای به فیلسوف شدن یا زاهد شدن ندارند. وظیفه حکومت ایجاد امنیت، گسترش آزادیهای مدنی و تأمین رفاه اقتصادی است. شهروندان خود باید به دنبال فرهنگ بروند. فرهنگ، القاشدنی نیست، بلکه به انسانهایی تعلق دارد که شیفته کشف خود هستند. حکومت از بسته بندی کردن فرهنگ و یکسان سازی انسانها باید سخت‌پیر هیزد. لذت بردن فرهنگی و معنوی و حقیقت خدایپرستی در این است که انسان خود آنرا کشف کند و حکومت فضای چنین اکتشافی را فراهم آورد. ایران تنها کشور خاور میانه‌ای است که به معنای دقیق کلمه از استقلال سیاسی برخوردار است. اگر این استقلال صرفاً برای بقا باشد، طبعاً مطلوبیتی ندارد. این استقلال باید در مسیر رشد، پیشرفت و انباشت به کار گرفته شود. افزایش سطح عقلانیت به صورت کار بر دی در ایران می‌تواند گامی تعیین کننده در راه تحقق این هدف باشد.

دکترین گسترش عقلانیت فردی، عمومی و دولتی در ایران، یک چارچوب اجرایی است که به مکتب تحول شخصیت ایرانی عینیت می‌بخشد. زیربنای فکری مکتب تحول شخصیت ایرانی به گونه فشرده چنین است:

۱. مشکل توسعه نیافتگی ایران فقط مربوط به اصلاح افکار نیست. بخش قابل توجهی از مسایل ما، به بحران شخصیتی ما بازمی‌گردد. اکنون مانند زمان مشروطه، افکار مان مدرن است، ولی شخصیت و خلقیات ما ریشه در تاریخ استبداد دارد؛ تازمانی که این تحول شخصیتی صورت نگیرد، خیلی فرق نمی‌کند کدام گروه اجتماعی در ایران به قدرت برسد، زیرا، با افکاری متفاوت، عملکرد گذشتگان را تکرار خواهد

کرد.
۲. توسعه نیافتگی ما نتیجه خلقیات و شخصیت دیربای قبیله‌ای، عشیره‌ای، تبعیثی و استبدادی از یک سو و افکار غیر منطقی و غیر قابل اطلاق باشرايط ایران از سوی دیگر است و هر دو نتیجه ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، تازمانی که ساختارهای منتهی به شخصیت را تغییر ندهیم، ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دگرگون نخواهند شد.

۳. مسئولیت این تحول با کیست؟ با توجه به نبود نظام رقابتی حزبی و در نتیجه وجود جامعه ضعیف، دولت مسئولیت اصلی تحول را در ایران به عهده دارد. دولت نوساز و حاکمیت کار آمد که نسبت به آینده کشور احساس مسئولیت عمیق کند، کلید توسعه یافتگی ایران است. امید است در نیم قرن آینده، جامعه نیر و مندتر شود و دولت ایران، دولت رانتیه نباشد و بدین صورت جامعه مدنی به معنای دقیق کلمه تحقق یابد، زیرا با وجود دولت رانتیه و فرهنگ شخصیتی تبعیثی، ایجاد جامعه مدنی در کوتاه مدت و حتی در میان مدت، نوعی توهم پر خاسته از درک نادرست واقعیت‌های ایران و نشناختن مبانی جامعه مدنی است.

۴. افزایش آگاهی عمومی نسبت به هر چه پربار تر شدن انتخابات در کشور، و وظیفه اصلی نویسندگان و دانشگامیان است. گزینش سنجیده نمایندگان مجلس و مدیران اجرایی که از تواناییهای چشمگیر فکری، دید جهانی و شخصیت والا برخوردار باشند، می‌تواند کیفیت تصمیم گیرهارا سخت‌بهبود بخشد. مردم باید از انتخاب نخبگان ابزاری تصادفی به شدت پیر هیزند. در تاریخ، کم نبوده‌اند کسانی که با شجاعت و ژرف اندیشی ملت را در مسیر شکوفایی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قرار داده‌اند.

۵. هر چند بر پایه نظریه انسجام درونی، انتخاب، تصمیم، برنامه ریزی و اهتمام در درون ماست، ولی ما بدون ارتباطات جهانی نمی‌توانیم رشد و توسعه پیدا کنیم و چون فرهنگ اعتقادی مادر جهان حاکم نیست و بلکه با آن در تضاد است، برای حفظ لایه‌های مختلف فکری مان (دین داری، ایرانی بودن و جهانی شدن)، ناچار باید در هاله‌هایی از ابهام و تناقض عمل کنیم؛ به اندازه‌ای که در درون انسجام داشته باشیم، مانند چین

می توانیم در درون خود با شسیم و در ضمن از بیرون مدبرانه و آگاهانه هنر مندانه بهره برداری کنیم.

۶. بی استراتژی ملی و اجماع گروهها که نتیجه وابستگی و دل بستگی آنها به این فرهنگ و سرزمین خواهد بود، نمی توانیم هدفهای مورد بحث را تحقق بخشیم. عناصر تشکیل دهنده فرمول شبکه ای توسعه یافتگی ایران عبارت است از: حفظ حاکمیت ملی، حفظ فرهنگ و اخلاق و معنویت دینی، حل و فصل دائمی بحران مشروعیت، مشارکت قاعده مند مردم در تعیین سرنوشته کشور، پیشرفت پیوسته اقتصادی و برقراری روابط معقول و دو طرفه با محیط بین المللی. طراحی هایی که این عناصر را در یک شبکه معقول عملی جای دهد، به انسانهای توانمند از جهت فکری و به شخصیت های بزرگ نیاز دارد.

۷. منبع انرژی توسعه ایران کجاست؟ بخش خصوصی، گروه های سیاسی، نیروهای مسلح، بخش کشاورزی، روحانیت، افراط خاص...؟ خیلی روشن نیست. این تمرکز انرژی و اجماع نخبگان ابزاری در ایران به دست نیامده است.

۸. به عنوان یک طرح میان مدت، مهمترین لایه تحول در ایران از جانب دولتهای کار آمد، تحول فرهنگی خواهد بود. مشتق مهم این تحول فرهنگی در فرهنگ سیاسی است. مادر این نظریه، مهمترین تحول را تحول شخصیت ایرانی و در نتیجه تحول فرهنگ سیاسی ایران دانسته ایم. دولت کار آمد می تواند در کنار مدیریت مسایل روزمره کشور به فکر ایجاد تحول استراتژیک در فرهنگ سیاسی و شخصیتی ایرانیان باشد. بی این تحول فرهنگی، تغییر دیگر ساختار هامیسر نخواهد بود. از زمانی که ایران در معرض تفکرات و روشهای غربی قرار گرفته است، تفکر و روش شبکه ای و استراتژیک برای «تطبیق معقول» با شرایط جدید جهانی پرورش نداده است. حکومت، نیازمند تفکر استراتژیک و مغز افزاری است تا مقدرات و واقعیت های داخلی را با روندها و تحولات جهانی به سود مردم و افزایش سطح زندگی شان تطبیق دهد. قاعده مند شدن تفکرات و روشهای کشورهای توسعه یافته منجر به ایجاد یک سیستم خواهد شد و نقش فرد و استنباط های فردی سخت کاهش خواهد یافت. در دنیای جدید که سرعت آن غیر قابل تصور است، بدون یک سیستم اجتماعی قاعده مند نمی توان حکومت کرد. کارآمدترین حکومتها

آنها می هستند که قواعد بر آنها حاکم است تا افراد و تفاسیر فردی. در دنیای مدرن، روش کنترل بسیار غیر مستقیم است و بر پایه حفظ روانشناسانه امنیت فرد و گروه و جامعه بنا شده است. با این تحولات جهانی و واقعیات درونی ما، بسط عقلانیت فردی، عمومی و دولتی مهمترین دستور کار اجرایی ماست که هم مارا به سمت حکومت کارآمد سوق می دهد و هم میان شخصیت و افکار شهروندان ایرانی، تناقض را به حداقل می رساند. بزرگترین فضیلت صاحبان قدرت، در شناخت واقعیتها و نوع برنامهریزی برای حرکت از وضع موجود به سوی وضع مطلوب است. هر حکومت نیازمند یک دیدگاه است تا افکار خوب تشخیص دهد. دیده بانان حکومتها، نهادهایی هستند که به فکر آینده اند.

۹. برنامهریزی برای حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب، وظیفه نهادهایی است که نخبگان ابزاری آنها را هدایت می کنند. حاکمیت فکری و عقلانیت در این نهادها و نخبگانی از مصالح عمومی، عواملی تعیین کننده در ساختار سازی منتهی به تحول شخصیتی و نهایتاً توسعه نیافتگی ایران خواهد بود.

■ در جامعه ای حزب و استراتژی ملی، گفتمان تداوم ندارد و در واقع آب در هاون کوییدن است. در جامعه ما کوشش عجیبی برای تبعیت وجود دارد. در واقع، استدلال و منطق فرد مهم نیست، بلکه خود او مهم است؛ خلقیات استبدادی، استدلال و منطق را می بلعد و کنار می زند.

